Taher Badakhshi Institute

2024

Journal of Taher Badakhshi Institute for Social Transformation

TAHER BADAKHSHI INSTITUTE FOR SOCIAL TRANSFORMATION

پژوهش‌کده طاهر بدخشی برای تحول اجتماعی

گردایه جستار های

طاهر بدخشی

نهاد چاپ و پخش کننده
پژوهش کده طاهر بدخشی
برلین

Citation: The National Question. Taher Badakhshi, Journal of the Taher Badakhshi Institute, V. 3: page 1-19, 2026. TBI Academic Press

استناد / نقل قول: مسئله ملی, طاهر بدخشی، مجله پژوهش کده طاهر بدخشی، شماره ۳، برگه ۱ تا ۱۹، ۲۰۲۶. TBI Academic Press

بازنویسی، باز خوانی انتقادی، بررسی تاریخی و کاوش دانش ورانه به دست گروه پژوهشگران: آقای حبیب حمید زده، ا آقای اردشیر بهنام، داکتر کامبیز رفیع، آقای کاوه جبران، آقای محمد رفیع، آقای محب بابک و داکتر هارون بدخشی

بازنویسی آخر از روی نسخه دست نویس، پسا نوشتار، مسئولیت کلی و پاسخ دهنده این نوشته: داکتر هارون بدخشی، هموند دانش کده طاهر بدخشی، برلین

اپریل سال ۲۰۲۶

فهرست

مسئله ملی

یادداشت

اثر حاضر تلاشی است عام به منظور تهیه و فراهم‌آوری زمینه کار و تحقیق مزید در مورد مسئله ملی و ستم ملی در کشور که امید است که به زودی در قسمتی از آن آثار علی‌حده نگاشته شود.

اصطلاح اشتراک اتنیک: در جریان رشد تاریخی انسان‌ها، گروه‌هایی افراد بشر به وجود می‌آیند که از لحاظ زبان و فرهنگ و آداب و رسوم بهم نزدیک می‌باشند. در دوران ایجاد و پیشرفت جامعه طبقاتی، این گروه‌ها طبقات و اقشار اجتماعی و گروه بندی هایی مختلف و نیز نمایندگان اصناف و پیشه‌های گوناگون را در بر می‌گیرد.

در دانش مترقی امروزی این گروه‌ها را بنام «اشتراک اتنیک»[1] می‌خوانند که در کلیه مراحل تاریخی بشر خواه در دوران جوامع ابتدایی، خواه به هنگام تسلط فرماسیون‌های مختلف اجتماعی و اقتصادی فیودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیستی وجود داشته و دارند و حتا در طی مدت مدیدی که کمونیزم نیز وجود خواهد داشت. این اشتراک‌های اتنیک در اعصار مختلف متفاوت بوده و تغییر شکل می‌دهند، مثلاً در دوران رژیم جامعه ابتدایی با پیدایش طبقات اجتماعی، این اشتراک های اتنیک شکل قبیله داشته که معمولاً از طایفه تشکیل می‌شد. طوایف و قبایل بر روابط قومیت خون مبتنی بود.

در این نوشته ما در همه جا بدون رعایت اشکال مختلفه اصطلاح اشتراک اتنیک از آن کار گرفته‌ایم. گرچه در ذهن عمومی دو کلمه افغان (پشتون) مترادف است، لیکن در این نوشته ما بر کلمه پشتون با آن‌که می‌دانیم که کلمه افغان از لحاظ تاریخی مقدم‌تر است زیادتر تکیه کرده‌ایم.

پیدایش عنصر جدید بنام پشتون (افغان) در عرصه سیاسی منطقه

کشور ما در طول تاریخ حوادث عظیم بنیادی را به خود دیده که این حوادث تأثیرات شگرفی را در پیدایش و تکامل بعدی نه تنها بسویهٔ محلی آن در جریان تاریخ، بلکه به مقیاس منطقه دارا بوده است. چنان‌چه حمله یونانیان و زایش هنر گریکو بودیک اثرات عظیمی را بر هنر رقص، پیکرتراشی و رسامی به مقیاس وسیع منطقه وارد نموده و با مقاومت دلیرانه باشنده‌گان این سرزمین در برابر تهاجم اعراب و اخیراً انگلیس‌ها و غیره از آن حوادثی است که بر پدیده‌هایی بعدی اجتماعی و تکامل این پدیده‌ها به مقیاس تفاوت مکانی اثرات فوق‌العاده داشته است. چه مثلاً اگر اعراب دیر مدتی در این‌جا متوقف نمی‌شدند و با

---

[1] ِ. Ethnic group, ethnicity.
یادداشت ناشر: واژه اشتراک اتنیکی در دهه ۱۰۶۰م در ادبیات سیاسی زبان پارسی رایج شد. پژوهش علمی و ادبیات نوشتاری در پیرامون این قضیه بعد از دهه ۱۹۸۰م رونق گرفت. امروز در افغانستان بیشتر واژه **قوم** استفاده می شود. دلیل این دگرگونی در بکار بردن واژه قوم، قومی و قومیت نا شناخته است. **قوم** به‌طور علمی به گروه های اجتماعی-فرهنگی گفته می‌شود که در ویژگی‌های محوری مانند زبان، تاریخ، فرهنگ، دین، رسوم و آداب مشترک هستند و این اشتراکات پیونددهنده‌ی آن‌هاست. **قومیت** بر پایه‌ی عوامل اجتماعی، فرهنگی و تاریخی شکل می‌گیرد و یک ساختار اجتماعی پویا و سیال است که می‌تواند بر اساس موقعیت‌های مختلف تغییر کند.

انرژی و علاقه به پیروزی و ایمان تعبدی که داشتند به پیشروی خویش ادامه می‌دادند، شاید حوادثی که اکنون درین منطقه جهان نمودار شده اصلاً به میان نمی‌آمد[ند] و شاید هم اکنون هند و پاکستان وجود نمی‌داشت. و یا اگر پیشروی انگلیس به سوی شمال و غرب کشور بدون مقاومت آن‌چنان که از طریق شرق و جنوب انجام پذیرفت صورت می‌گرفت، شاید حال وضع جغرافیایی سیاسی این منطقه به دیگرگونه می‌بود و از این همه جمهوری‌هایی آسیایی شوروی نامی هم وجود نمی‌داشت. از جمله این‌گونه حوادث بارز پیدایش عنصر جدید بنام پشتون یا افغان در عرصه سیاسی منطقه است که بر بسیاری از پدیده‌هایی بعدی در کشور و حتا منطقه تأثیرات مختلفی داشت است. سرزمین مسکونی اولیه اشتراک اتنیک پشتون همان دامنه‌های کوه‌های سلیمان بوده ولی از قرن چهارده به بعد آهسته آهسته به سرازیرشدن ازین دامنه‌های اولیه خود شروع کرده و به تدریج به تصرف زمین های مسکونی سایر ملت های ماورای کوه های سلیمان پرداختند. اما آن‌چنان‌که اکادمیسن شوروی آ.آ. پلیاک می‌گوید این پروسه یعنی اشغال زمین‌های بیگانه بعد از تشکیل دولت مستقل افغانی در ۱۱۲۵ هـ. خیلی شدت گرفته، بعد از همین تاریخ بود که افغان‌ها زمین‌های کرانه‌های چپ دریای آمو را که در آن تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها سکونت داشتند و هم‌چنان مناطق کافرها، بلوچ‌ها، هزاره‌ها و دیگر ملیت‌های کوچک را تحت تصرف خویش در آوردند[2].

در واقع این تاریخ تأسیس دولت پشتون‌ها به واسطه احمدشاه درانی و اعوان و احضارش می‌باشد. تاریخ تقسیم فلات ایران به سه سلطنت محلی کوچک فارس (کریم خان زند)، خراسان (خانواده نادرافشار) و سلطنت درانی (قسمت‌هایی از افغانستان کنونی) به شمار می‌رود. مبدأ تاریخ پشتون‌سالاری و ستمی نیز محسوب می‌آورد که از طرف یک اشتراک اتنیک تازه به حاکمیت رسیده (پشتون) بر سایر اشتراک‌های اتنیک ساکن خطه روا داشته می‌شد و می‌شود.

پشتون سالاری

پیش ازین گفتیم که اشتراک اتنیک پشتون‌ها از قدیم‌الایام در حوالی کوه‌های سلیمان سکونت داشتند و نیز تا آن‌جا که اسناد در دست است، برای نخستین بار به صورت ثقه در قرن دهم نامی از ایشان در تاریخ دیده می‌شود، چنان‌چه البیرونی و بیهقی دانش‌مندان شهیر عصر غزنی از ایشان نام می‌برد و از آن‌ها به صفت شجاع و دلاور یاد می‌کنند و جمعی از آنان در سپاه غزنویان نیز بودند.

از این زمان به بعد قرن‌های دیگر نامی از این اشتراک اتنیک در تاریخ دیده نمی‌شود، تا آن‌که در زمان تیموریان سیفی هروی در تاریخ‌نامه هرات خویش و زمجی اسفزاری[3] در کتاب (روضات‌الجنات فی اوصاف مدینه‌الهرات) از وجود ایشان معلومات داده و معلوم می‌شود که در این زمان گروهی از این اشتراک اتنیک در حوالی ارغنداب مستقر شده بودند. ولی با این‌هم کسی که

---

[2]. نظام اقتصادی افغانستان، آ.آ پلیاک. انتشارات علمی، چاپ مسکو ۱۹۶۴. ترجمه فارسی نامعلوم و نیز برای درک بیشتر این مهاجرت رجوع شود به حیات افغانی و تاریخ ظفر کاکاخیل سید بهادر شاه ظفر کاکا خیل و کتاب وی «افغان‌ها در روشنایی تاریخ» است.

[3]. در دست‌نوشته بدخشی نام نویسنده «الچی اسفزاری» خوانده می‌شود که منظور همان معین‌الدین محمد زمجی اسفزاری تاریخ‌نگار و خوش‌نویس دورهٔ تیموری در زمان حیات سلطان حسین بایقرا است.

از این اشتراک اتنیک به تفصیل سخن می‌راند و از قبایل و چگونگی زنده‌گی ایشان گفتگو می‌کند، ظهیرالدین محمد بابر پادشاه مغول است[4]. اشتراک اتنیک پشتون در حوالی کوه سلیمان در ابتدا تحت شرایط کمون اولیه به صورت قبایل مبتنی بر ارتباط خون به سر می‌بردند. در این دوران مال‌داری مشغولیت عمده آنان به شمار می‌رفت، و اموال و مواشی در مالکیت فامیل‌هایی «پاتریارکال[5]» قرار داشت. در عین حال، اشتغال آنان به مال‌داری تعیین‌کنندهٔ شکل زنده‌گی آنان به شمار می‌رفت. یعنی مال‌داری ایجاب می‌کرد تا این اشتراک اتنیک پشتون شیوهٔ زنده‌گی بادیه‌نشینی داشته و به کشاورزی بی‌توجه بماند. البته در موقع کمبود علف غرض تعلیف گاهی به کِشت و زرع حبوبات می‌پرداختند، ولی این مسأله به هیچ‌وجه شکل پیشه و شغل دایمی را در بین پشتون‌های کوه سلیمان پیدا نکرد و چراگاه در اقتصاد اهالی این منطقه هم‌چنان اهمیت خویش را حفظ نمود. در عین حال عدم موجودیت زمین کافی نیز مانع پرداختن آن‌ها به کشاورزی بود: یعنی ساختمان جغرافیایی منطقه تأثیر بر توانایی بر روی اشتراک اتنیک باشنده اصلی این منطقه به جا می‌گذاشت. بدین گونه نیازمندی‌هایی در حال رشد این گروه اتنیک به پیداوار زراعتی قسماً از طریق غارت آشکارای مردم مسکون زراعت پیشه تأمین می‌گردید[6]. تا آن‌که فشار مازاد نفوس بر نیروهای تولیدی، محدود بودن چراگاه‌ها و سرانجام محدودیت اقتصاد چادرنشینی دست به دست هم می‌دهد و بالنتیجه مسأله توسعه‌طلبی ارضی در برابر پشتون‌ها قرار می‌گیرد و آن‌ها را به جستجوی منابع جدید و وسایل تولید و چراگاه‌ها وامی‌دارد و بدین ترتیب دوران Exode[7] یا مهاجرت‌های گروهی پشتون‌ها آغاز می‌شود. شروع مهاجرت آنان توأم با این روحیه بود که نیازمندی‌های خویش را به زور غصب برآورده سازند.

مطالعه و بررسی تاریخی این اشتراک در طول دوران موجودیت آن به حیث یک عنصر جدید در عرصه سیاسی منطقه بیان‌گر همین موضع‌گیری آن است. یعنی در طول تاریخ پشتون‌ها یک اشتراک اتنیک متجاور بوده و می‌باشد. از سوی دیگر، این جنگ و جدل دایمی به منظور کسب چراگاه‌ها و بعداً زمین زراعتی ایشان را از توجه به مسایل فرهنگی باز می‌داشت و از این‌رو به اصطلاح آقای احسان طبری از «شاخه روینده تکامل» به دور مانده و نتوانست راه مشابه تکامل را بپیماید. با وجود این، پیروان پشتون‌سالاری و بورژوازی پشتون بدون آن‌که بدانند این فرهنگ حایز چه محتوا است، از سال‌هاست که در اندیشهٔ تعمیم و تطبیق زبان خود بر سایر اشتراک‌های اتنیک کشور برآمده و از تمام امکانات دست‌داشته درین راه استفاده می‌کنند. روحیه تجاوز و تهاجم پشتون‌ها که ضامن زنده‌گی اقتصادی آنان به شمار می‌رفت، به مرور زمان خصلت روحی آنان را تشکیل داده و این خود بعدها در تشکل مشخصات پروسه ملی اشتراک اتنیک به حیث ملت ستم‌گر نقش اساسی داشته است. زیرا

[4]. بابرنامه، که اقعات بابُری وتوزُک بابُری نیز خوانده‌اند، خاطرات و نظرات ظهیرالدین بابر بنیانگذار دودمان گورگانی تیموری مغولی در هندوستان است که به ترکی جغتایی نگاشته شده‌است و حوادث سال‌های ۸۹۹ تا ۹۳۶ هـ.ق را در بر می‌گیرد.

[5] . نظام پدرسالارانه Patriarchy

6 . باز هم برای درک این مهاجرت‌ها رجوع شود به تذکرة الابرار و الاشرار [نوشته اخون درویزه] حیات افغانی [به قلم محمد حیات خان]، مخزن افغانی و غیره.

[7]. [این واژه ریشه در زبان لاتین دارد و به پارسی «خروج» معنی می‌دهد و اشاره به خروج باستانی گروهی‌ای قبایل اسراییل از مصر می‌باشد. «خروج» نام فصلِ در انجیل است که در آن فرزندان اسراییل از مصر عزیمت می‌کنند و از آن‌جا که زین‌پس از بردگی مصریان آزاد می‌شوند، این رخ‌داد در تاریخ ادیان از اهمیت ویژهٔ برخوردار است. اشاره طاهر بدخشی بدان جهت اهمیت دارد که طرز معیشت و به دست آوردن منابع از جمله زمین برای چراگاه چگونه از نگاه تاریخی منجر به خروج گروهی افغان ها در پنج سده پیش از امروز شده و زمنیه را برای توسعه حیات سیاسی آن ها در فلات ایران زمین فراهم ساخته است.

این تجاوز و تهاجم که خود محصول شرایط مادی و محیط بیوفزیک و اجتماعی پشتون‌ها بوده و به مرور زمان حکم روان اجتماعی یا روح اجتماعی اشتراک اتنیک پشتون را بیدار کرد. چون هر اشتراک اتنیک در طول حیات جداگانه و مجزای خود در محیط جغرافیایی واحد و گذران وقایع تاریخی واحد و داشتن سطح همانند رشد مادی و معنوی به تدریج دارای عادات، آداب، ذوق و سلیقه، منطق کار و غیره وغیره مانند مادی و معنوی برای اعضای جامعه پدید شده است روان همان اجتماع یا روح همان خلق گفته می‌شود[8]. بدین‌گونه پروسه تجاوز و تهاجم که یک پروسه متراکمِ متبلور و رسوب‌یافته تاریخی است، یک بخش یا روح اشتراک اتنیک پشتون‌ها را تشکیل می‌دهد و از صفات ملی آنان محسوب می‌گردد که در زبان و فرهنگ شوونیستی پشتون از آن به شجاعت و دلاوری تعبیر می‌شود.

مسأله مهم در این‌جا نحوهٔ برخورد عناصر و سازمان‌های مترقی با این قبیل پدیده‌ها است، چه این نحوه برخورد مؤثق‌ترین معیار جدی بودن این عناصر و سازمان‌ها و صادق بودن این عناصر و سازمان‌ها به آرمان‌های والای بشریت مترقی است: زیرا درک صفات ملی تکیه بر روی صفات مثبت و مبارزه با صفات منفی یکی از وظایف افراد و سازمان‌های مترقی است[9].

با وجود آن زمان‌هایی‌که دولت‌های مقتدری در کشور ما موجود می‌بود و یا قدرت‌های خارجی پرتوانی در این‌جا سیطره می‌داشتند؛ مانند: غزنوی‌ها، سلجوقی‌ها، غوری‌ها، تیموری‌ها، مغول‌ها، صفوی‌ها، نادرافشار، خراسانی و غیره، حدود تجاوزات اشتراک اتنیک پشتون نیز محدود می‌بود و ناگزیر ازین دولت‌های مقتدر فرمان می‌برد، حتا در لشکرکشی‌های به نفع این دولت‌ها و قدرت‌ها قدم بر می‌داشت. این لشکرکشی‌ها به صورت عموم هم نفع مادی نصیب شان می‌کرد و هم ایشان را با شرایط جدید آشنا می‌ساخت و بر تجربه آنان در امور نظامی می‌اندوخت و ازین طریق بود که آنان رؤسا و کادرهای نظامی آینده خود را مهیا می‌کردند و این خود به این اشتراک اتنیک مجال می‌داد تا در آینده در عرصه سیاسی منطقه عرض وجود کرده و عامل باشد. آن‌چه در این مسأله به آن‌ها کمک می‌کرد ضعف و ناتوانی دولت‌های مرکزی و پراکندگی فیودالیزم از مرکز و پراکندگی و ناتوانی دولت‌های همسایه ما بود. چنان‌چه ضعف تیموریان هرات و ناتوانی شاهان آق قویونلو به آن ها مجال می‌داد که به حوالی ترنگ و ارغنداب برسند و به تصرف زمین‌های تاجیک‌های منطقه پرداخته به زنده‌گی نیمه‌کشاورزی آغاز کنند. در حوادث سال ۱۴۱۷ [میلادی] در عصر شاهرخ میرزای تیموری از وجود آنان در بین قندهار و گرشک و آب سند و غزنی ذکر می‌گردد[10]. اندکی بعدتر در اثر فشار تیموریان قسمتی از آنان که در وادی ارغنداب ساکن شده بودند به سوی وادی کابل سرازیر شده و و در این‌جا نیز از طریق الغ‌بیک (۱۴۴۹م.) به جانب شرق رانده شدند و باید گفت که پیشقدمی پشتون ها به سوی هند از مدتها قبل آغاز شده بود. زیرا اشتراک های اتنیکی هند نظر به دوران اجتماعی صلح طلبانه ی خویش و قدرت مقاومت در برابر تهاجم و تجاوزات مکررر اشتراک اتنیک پشتون را نیاورده،تسلیم شدند. محیط مرطوب و کثرت چراگاه نیز اول‌تر آنان را بدان سو می کشاند. اما به سوی شمال و غرب کوه های سلیمان در وادی کابل، پروان، کاپیسا، میدان و غزنی این تجاوزات با مقاومت شدیدی دچار گردید. در واقع غضب زمین های زراعتی اشتراک های اتنیک همسایه توسط

---

[8] . یادداشت‌ها و نوت‌های فلسفی و اجتماعی ۱۳۴۵ احسان طبری از نشرات حزب توده، مقالات (درباره روان اجتماعی).

[9] . اثر احسان طبری.

[10] . رجوع شود به ظهیرالدین محمد بابرشاه، چاپ کابل (۱۳۰۱). اثر حبیبی.

پشتون ها همزمان با جدای زراعت و کشاورزی از مالداری و شبانی در نزد این اشتراک اتنکی آخری می باشد. در ابتدا افغان‌ها (پشتون ها) با وجود زمین های دیمی را (زمین های را که ضرورت به ابزار تکامل یافته بودند، ندادند) آباد کردند، با استفاده از حق فاتحین، اهالی را مجبور می‌ساختند تا در تحت انواع شرایط اسارت‌آور (وظیفه همسایه، وظیفه رعیت یا به طور ساده اجاره) روی زمین‌های آبی به نفع شان کار کنند[11]. اشتغال پشتون‌ها به زراعت، امکانات را برای ایجاد اقتصاد پرمایه جدید تولید فراهم می‌کرد. بدین‌ترتیب تحول در خصلت تولید، مناسبات تولیدی جدیدی را در میان آنان به میان آوردند، لذا بر اساس تکامل نیروهای تولیدی به جای مناسبات اشتراک طایفه‌ای مبتنی بر فامیل‌های پاتریارکال جامعه روستایی به میان آمد که مهم‌ترین خصوصیت آن تقسیم زمین به داخل قبیله و مبادله زمین بین اعضای قبیله بر مبنای تعداد اعضا یا شجره قومی بود[12]. با تقسیم کار بیشتر این جامعه روستایی از بین می‌رود، منسوخ می‌شود و جای آن را مناسبات تولیدی جدیدتری می‌گیرد که مبتنی است بر مالکیت خصوصی بر افزار تولید. در این زمان است که فیودالیزم پشتون عرض وجود می‌کند. بدین‌گونه جامعه پشتون در اثر شرایط مالکیت خصوصی بر زمین از شبانی به زراعت گذار نمود. این پروسه در همه جا در بین اشتراک اتنیک پشنون هم‌زمان بوده است. اما رشد و تکامل بعدی آن اشتراک طایفه‌ای و پیدایش روابط فیودالی و مناسبات تولیدی پولی و کالایی در قبایل مختف در زمان‌های مختلف صورت گرفته است. از این‌رو در وادی پشاور و قندهار و ارغنداب که از بسیاری جهت برای زراعت مناسب بود، فیودالیزم پشتون نیز در آن‌جاها زودتر از دیگر مناطق زمینه رشد یافت. احساس قدرت‌طلبی نیز نخست در همین‌جاها شدت گرفت و فیودال‌های این دو محل خواستند تا از مراکز قدرت (اصفهان و دهلی) جدا شده و خود به طور مستقل در حدود خویش اعمال قدرت نمایند. مبارزات پیر روشان و پیروانش در وادی پشاور، مبارزات ابدالی‌ها که سرانجام این آخری توانست دولت مستقل پشتون (افغان) را پایه‌گذاری کند از همین گونه تلاش‌ها است[13]. پس از مرگ نادرافشار خراسان کشور وسیع و پهناوری بین امرای لشکرش تقسیم شد. طوری‌که گفته می‌شود فارس به کریم خان زند تعلق گرفت. قسمت‌های آذربایجان به یکی از امرای افغان به نام آزاد خان داده شد. مشهد و هرات و مرو به خانواده نادرافشار باقی ماند. قندهار و سایر قسمت‌ها از آنِ امرای افغانی به سرکرده‌گی احمدشاه گردید.

پایه عینی سلطنت احمدشاه، فیودالیزم پشتون بود. احمدشاه برای آن‌که فیودال‌های پشتون را از خود راضی نگه‌دارد و سبک کارش را با روان اجتماعی پشتون‌ها دم‌ساز گرداند، از همان بدو مرحله به اصطلاح به کشورگشایی آغاز کرد و با تقسیم غنایم جنگی در بین فیودال‌ها و مربوطین شان بنیاد دولت را استحکام بخشید و برای تصرف زمین‌های وافر و غنیِ مناطق تاجک‌نشین، ازبک و ترکمن و هزاره‌نشین غرب و شمال و مرکز کشور به این مناطق حمله نمود. بیک‌ها، خان‌ها، بای‌ها[14] و میران را که قسماً به صورت مستقل می‌زیستند درهم کوفته باج‌گذار و تابع دولت خویش ساخت. البته زمینه هم‌چو پروسه از مدت‌ها قبل در اثر جنگ‌های خانگی در بین اهالی این مناطق آماده شده بود. احمدشاه و بازمانده‌گانش و سایر سران دولت پشتون و قیام‌هایی را که علیه آن دولت وقت‌به‌وقت صورت می‌گرفت، به طور بی‌رحمانه می‌کوفتند. این دولت از همان آغاز تأسیس

11. نظام اقتصادی افغانستان از پلیاک.
12. برای مزید معلومات رجوع کنید به ظهیرالدین محمد بابر، اثر جیبی، صفحات ۱۲۷ تا ۱۳۰ و نیز رجوع شود به اثر پلیاک.
13 . زیر این سطر «۱» به مثابهٔ شماره ارجاع نگاشته شده است، اما متنِ ارجاع نگاشته نشده است.
14 . در گویش متداول مردمان شمال‌شرق و شمال، به اشخاص مال‌دار و دارا «بای» گفته می‌شود.

برای کنترول مناطق بلخ، قطغن و بدخشان و مناطق مرکزی و غیره به احداث قلاع جنگی پرداختند و حکامی از جانب خود درین مناطق گماشتند. طُرفه آن‌که اگر این حُکام از اشتراک‌های اتنیک غیرپشتون و از باشنده‌گان بومی‌الاصل این خاک می‌بودند، همیش مورد سؤظن قرار می‌دادند و در فرصتی مغضوب و محکوم می‌شدند. سرنوشت درویش‌علی خان هزاره، بیکلر بیگی (نایب‌الحکومه)، احمدشاه در هرات خود یک نمونه کامل است. ولی به جرم وابستگی به بیگانگان مغضوب واقع شده و به روزگار سیاه نشست. با وجود این به مجرد مرگ احمدشاه و یا یکی از امیران پشتون مناطق مذکور حکام دست‌نشانده بومی‌الاصل سپس به شورش زده و می‌زدند. قیام قباد خان در قندز درست بعد از مرگ احمدشاه نمونه‌یی از این نوع تلاش‌ها است. و نیز مردم این مناطق در فرصت‌های دیگری قیام‌های مشابه با این یکی پِی دیگری بر پا می‌کردند؛ مثلاً در سال ۱۲۸۴هـ. حاکم ترکستان سردار فیض محمدخان در نتیجه یکی از همین قیام‌ها به قتل رسید. لاکن به صورت عموم این قیام‌ها در اثر رقابت‌های درونی فیودال‌های محلی و هم‌چشمی‌هایی آنان نمی‌توانست عمومیت پیدا کند و قیام کننده‌گان توسط رقبای خویش کوفته می‌شدند. دولت پشتون نیز این رقابت‌ها را دامن می‌زد و زنده نگه‌می‌داشت.

تأسیس دولت پشتون روحیه تهاجم و تجاوز آن‌ها را بیش از پیش تقویت می‌بخشید و آنان را بر[15] اهمیت و ارزش این روحیه متوجه گردانید. در واقع همان پیروزی‌های نخستین ناشی از تعمیل این شیوه دلیل دوام و بقای آن محسوب می‌شد.

مناطق تاجک، ازبک، ترکمن و هزاره‌نشین از یک لحاظ دیگر نیز برای دولت پشتون حایز اهمیت بوده و آن موجودیت قوای بشری ورزیدهٔ این مناطق بود که از لحاظ تکامل در مرحله مترقی‌تری قرار داشتند و دولت پشتون به وجود آنان ضرورت داشت. از این‌رو است که دانش‌مند روسی پلیاک ضمن مقایسه شمال آمو _ که هم‌زمان با جنوب آن تحت تسلط پشتون‌ها درآمده بود _ در تحت سیطرهٔ روس‌ها در می‌آید، می‌گوید: «سرچشمه تزاریسم مبنای سیاست فیودالی موجود را در آسیای میانه از بین برد و موفقیت توده‌های زحمت‌کش تاجیک، ازبک، ترکمن و دیگر ملیت‌ها را تسهیل ننمود، با آن‌هم سرمایه تجاری و صنعتی روس تغییرات اساسی در اقتصاد این مناطق وارد آورد. بدین طریق سرمایه‌داری آهنگ سریع شروع به تکامل نمود. شهر و صنایع توسعه یافت، راه‌های آهن اعمار گردید و پرولتاریای ملی پدید آمد. داخل شدن مناطق تاجیک‌ها، ازبک‌ها و ترکمن‌ها در قلمرو دولت افغانی، تکامل اجتماعی و اقتصادی آن‌ها را به تعویق انداخت، زیرا چادرنشینان و نیمه‌چادرنشینان افغانی که در آن زمان در یک مرحله پایین‌تر[16] تکامل و طرز زنده‌گی بادیه‌نشینی یا مناسبات اشتراک‌طایفه‌ای قرار [داشتند]، نمی‌توانستند چیز مترقی‌تری در حیات اقتصادی و اجتماعی این ملیت‌ها وارد نمایند[17].

امیران پشتون، دوست محمدخان و امیر عبدالرحمن خان بعدها تسلط پشتون‌ها را بر مناطق ترکمن، تاجک، ازبک و هزاره‌ها و غیر، به کمک استعمارگران انگلیس تکمیل کردند. یورش‌های امیر عبدالرحمن خان بر این اشتراک‌های اتنیک که در کتاب تاج‌التواریخ و کتاب سراج‌التواریخ مذکور است، شدت برده‌گی این اشتراک‌های اتنیک را افزایش بخشید و آن‌ها را بیش از پیش برده و بنده پشتون‌ها ساخت، زیرا نخست تصاحب زمین‌های این اشتراک‌های اتنیک و سپس واداشتن آن‌ها به کار بر

[15]. در اصل متن: «به».
[16]. در اصل متن: «پایان‌تر».
[17]. اثر قبل‌الذکرِ پلیاک – ترجمه فارسی.

روی زمین‌های غصب‌شده، اشتراک‌های اتنیک [تحت] ستم را به شکل ابزار ارگانیک کار در می‌آورد و چون به گفتهٔ کارل مارکس: هرگاه خود انسان با زمین به حیث ابزار ارگانیک تسخیر شود، در این صورت وی به حیث یکی از شرایط تولید تصاحب می‌گردد و بدین‌ترتیب برده‌گی و وابستگی اصول سرواژ ظهور می‌کند. بدین اساس بود که اشتراک‌های اتنیک هزاره، ترکمن، ازبک، تاجیک و بلوچ و غیره در حلقه برده‌گی پشتون‌ها درآمدند. در عین حال بر قدرت ستم پشتون‌ها بر سایر اشتراک‌های اتنیک افزوده می‌شد، به همان تناسب اشتراک‌های اتنیک مذکور به جبن و ترس و حیله‌گری و سازش‌کاری روی آورده و حتا بسیاری از جَت‌ها و لغمانی‌ها عنوان (صافی) اختیار کردند و بسیاری از تاجک‌ها؛ مومند، احمدزایی و پوپل ... زایی شدند. پشتون‌سالاری صبغه‌ای تام یافت. در واقع باید هم‌چنین می‌شد، زیرا غصب زمین و جایداد و انواع تجاوزات دیگر و بلاخره بار فشار مالیات اشتراک‌های اتنیک [تحت] ستم را طبعاً مغلوب‌الاراده[18] ساخت و جهت مصئون ماندن از تجاوزات مزید [آن‌ها را] به انتساب طایفه و قبیله‌ای از پشتون‌ها وامی‌داشت. چنان که الفنستن به صورت خلاصه می‌گوید: تاجک‌ها بیشتر از پشتون‌ها مالیه تأدیه می‌کردند[19].

تا سال ۱۹۱۹ [میلادی] یعنی سال قیام علیه استعمار انگریز، اشتراک‌های اتنیک تحت ستم در کشور تصور می‌کردند که یگانه عامل تیره‌روزی و بدبختی آنان استعمار و دربار وابسته به استعمار است و به همین جهت نهضت مشروطه‌خواهی و مبارزه با انگریز پیش از همه در بین روشن‌فکران اشتراک‌های اتنیک تحت ستم بیدار شده و قوام گشت. البته در طی این نهضت عناصر روشن‌فکر و نجیب اشتراک اتنیک حاکم پشتون که از نظر فرهنگی در[20] فرهنگ اشتراک‌های اتنیک تحت ستم به تحلیل رفته نیز نقش برجسته‌یی داشته است. به هر حال، پس از کسب استقلال تصور اشتراک‌های اتنیک تحت ستم یک‌قلم باطل ثابت شد. زیرا کسب استقلال تغییر عمده در اوضاع توده‌های تاجک و ازبک و ترکمن و هزاره وارد نکرد، صرفاً به طور شخصی مثلاً برده‌گی رسمی باالخاصه در مورد هزاره‌ها منسوخ شد. ولی حتا به همین حرکات جزئی دولت امانی نیز برای اشتراک اتنیک حاکم گران تمام می‌شد. در حالی که دولت امانی به کارهای دیگری دست زد که خود موجبات استحکام مواضع اشتراک اتنیک [حاکم] را فراهم می‌کرد. مثل تنظیم امکان و انتقال پشتون‌ها در ولایات شمالی، تنظیم و تدریس زبان پشتو و غیره که دومی مطابق نظام‌نامه پشتو ۱۹ حمل ۱۳۰۲ تحقق پیدا کرد و اولی مطابق نظام‌نامه ناقلین سمت قطغن توشیخ شده ۴ میزان ۱۳۰۲ هـ. تحقق پیدا کرد. بدین‌گونه، در این دوره ملیت حاکم پشتون بر علاوه امتیازات سابق، امتیازی جدیدی نیز از طریق وضع قوانین به وجود آورد. به همین جهت قیام دهقانان تاجک کوهدامن، پروان و کاپیسا علیه زرق و برق دربار پشتون‌سالاری و فشار مالیات‌های گوناگون و انواع امتیازات، یک قیام کاملاً توده‌ای و دارای ماهیت مترقی بود که توسط عناصر هم‌چون برهان‌الدین کشککی از روشن‌فکران وقت اشتراک‌های اتنیک پشتون با نشر جریده حبیب‌الاسلام بر آن رنگ مرتجعانه زده شد و زمینه ذهنی قوام این نظام نوین را در بین توده‌ها و روشن‌فکران اشتراک‌های اتنیک تحت ستم تخریب و تخدیر کردند و آن را از حمایت اجتماعی اشتراک‌های اتنیک بی‌بهره ساختند، در حالی که، بعد از قرن‌ها یک اشتراک

---

18. در اصل متن: ملعوب؟
19. کانگوفسکی، مجله عرفان. سال ۱۳۵۱. شماره‌های ۱۲-۱۱-۱۰-۹
20. در متن دست‌نویس واژهٔ «قدر» آمده است.

اتنیک تحت ستم و بومی‌الاصل کشور بار دیگر فرصت یافته بود که قدرت سیاسی را به دست گیرد. تصادفی نیست که سرکوب این قیام و این دولت باز هم توسط اشتراک حاکم پشتون در کشور صورت می‌پذیرد و ملا کشکگی به پاس آن خدمتش زنده مانده راه ارتقا می‌پیماید. ولی عنصر دیگری از تاجکان بدخشان علی‌رغم فیصله محکمه اعدام می‌شود (و محمد ولی خان بدخشی) و به صورت عام ناموس و زمین و مال مردم تاجک کوهدامن (کاپیسا، پروان) مورد غصب و غارت پشتون‌ها قرار می‌گیرد و بار دیگر تراژیدی تاریخی دوران احمدشاه، امیر دوست محمدخان و امیر عبدالرحمن خان بر یکی از اشتراک‌های اتنیک بومی‌الاصل تکرار می‌شود.

آل‌نادر پایه‌های پشتون‌سالاری را تحکیم نمود و دولت سریعاً سیاست امحای سایر اشتراک‌های اتنیک کشور را پیشه کرد و زبان و فرهنگ نهایت عقب‌مانده و محلی پشتو را رسمیت بخشید و به زور آن را اجباری کرد و عناصر هم‌چون محمدگل مومند، سید خورشیدخان (کسی‌که در زمان جنگ استقلال به حیث ارکان حرب جبهه شرق موجبات شکست جنرال صالح محمدخان را در برابر انگریزها فراهم کرده بود و به همین علت مغضوب دستگاه امانیه واقع شده بود) مجرای این سیاست قرار گرفت، ولی به حیث وزیر داخله، والی بلخ و غیره و وغیره. حتا بر لوحه‌سنگ قبور نیز ترحم نکرد، و هر آن‌چه را که مستقیم و غیرمستقیم بر سایر اشتراک‌های اتنیک تعلق می‌گرفت، از بین برد. در این زمان سیاست غصب زمین، ازبک‌ها، تاجیک‌ها، ترکمن‌ها و هزاره‌ها و اعطای بهترین زمین به اشتراک اتنیک [حاکم] توأمان عملی می‌شد.

حکومت‌های سرداران: محمد هاشم خان، شاه محمود خان و محمد داوود خان یکی از پی دیگر روشن‌فکران اشتراک‌های اتنیک تحت ستم را که می‌توانستند علیه این اوضاع آواز و اعتراض خویش را بلند کنند از بین بردند، زندانی کردند، فرار[ی] ساختند و باالواسطه اشخاص نیز احمدشاه خان رییس ضبط احوالات، سید عبدالله وزیر داخله، دکتور پوپل وزیر معارف، غلام رسول رییس ضبط احوالات و صدها نفر، بر روان و ذهن اشتراک‌های اتنیک تحت ستم سایه استبداد پشتون‌سالاری را گستردند. بدین ترتیب، در این دوران پایه‌های پشتون‌سالاری به منظور آن‌که دیگر کسی از روشن‌فکران اشتراک‌های اتنیک تحت ستم در خیال مبارزه با استعمار و دولت دست‌نشانده آن در کشور نیافتد _ آن‌چنان‌که در عصر امیر حبیب‌الله واقع شد_ با استبداد و بی‌رحمی بی‌مانندی استحکام یافت.

از طرف دیگر، اعطای زمین و آن‌هم بهترین زمین، در مناطق ازبک، ترکمن و تاجیک و هزاره‌نشین کشور به اشتراک اتنیک پشتون و دست آزاد دادن به آن‌ها در نهیب و غارت خلق‌های این مناطق و اعطای یک سلسله امتیازات اداری و اقتصادی دیگر هم‌چون امتیاز وسایط نقلیه توأم [با] پروژه‌های انکشافی منطقوی هلمند، پکتیا و ننگرهار سطح عایدات این اشتراک اتنیک حاکم را بلنده برده، دراین مسأله شرایط عینی را برای انکشاف مناسبات تولیدی-سرمایه‌داری در بین آنان فراهم می‌نمود. بدین‌گونه بود که بورژوازی اشتراک اتنیک حاکم پشتون تشکل کرد. این بورژوازی در این‌سو و آن‌سوی خط سرحدی دیورند تقریباً هم‌زمان بود. این خود نشانهٔ آن است که یک سیاست معین از طرف حکومت انگلیس و بعدها دولت دست‌نشاندهٔ آن پاکستان و دولت آل‌نادر در مورد این اشتراک عملی شده و می‌شود.

تلاش بورژوازی پشتون

قبل از هر چیز خاطر نشان می‌شود که «ملت» به مفهوم دانش مترقی فقط در مرحله معینی از تکامل، یعنی در مرحله پیدایش و قوام جامعه بورژوازی به وجود می‌آید. ملت از لحاظ عمومی رشد و تکامل ملی در عصر جدید بالخصوص در شبه‌قاره استعمارزده در شرایط جدید و بی‌سابقه صورت می‌گیرد. زیرا شکست استعمار و ظهور کشورهای نو به استقلال رسیده و موجودیت کشورهای سوسیالیستی و غیره پروسه ملی را در این سه قاره تسریع نمود. از این‌رو، تکامل مسأله ملی در کشورهای این سه‌قاره ویژگی های دارد که این ویژگی ها در دوران رشد ناسیونالیسم در اروپا به ملاحظه نمی رسد

پیش از این دیدیم که اشتراک اتنیک پشتون در تحت چه شرایطی ظهور و در عرصه سیاسی منطقه عرض وجود کرد و چگونه وجودش را بر سایر اشتراک‌های اتنیک کشور تعمیل نمود و بالاخره بورژوازی پشتون در تحت چه شرایطی و چگونه تشکل یافت. چنان‌که روشن است این بورژوازی از درون اشتراک اتنیک پشتون به وجود آمده و از این‌رو، کلیه آن خصوصیتی را که این اشتراک اتنیک حایز می‌باشد در خود دارد و حتا حفظ و تقویه بسیاری از این خصوصیات برای بورژوازی پشتون حایز اهمیت حیاتی است.

از جمله این خصوصیات، همان «روان اجتماعی» تجاوز و تهاجم پشتون‌ها است که بورژوازی پشتون نمی‌تواند به هیچ وجه فاقد آن باشد و نمی‌تواند از آن چشم پوشد و آن را نادیده انگارد. البته این روان اجتماعی یک مسأله نژادی و سرشتی نیست و قابل تغییر است، ولی در طول تاریخ شرایط چنان بوده که به جای سرکوب شدن این روان اجتماعی پشتون‌ها، بیش از پیش زمینهٔ تراکم و ترسب و تبلور یافته و ضمن عاداتی که در وجود هر ملتی ریشه می‌گیرد، در وجود او ریشه گرفته سرانجام شکل تمایلات طبیعی او را پیدا کرده است که با تشکل دولت بورژوازی پشتون تقویت مزید یافته و می‌یابد. زیرا این روان اجتماعی نه تنها با موجودیت بورژوازی پشتون توافق دارد، بلکه اصول تقویت مواضع بورژوازی به صورت عام آن ایجاب یک‌چنین روان اجتماعی را می‌نماید. تنها در گذشته دوران تشکل و عروج بورژوازی در غرب، بورژوازی با این مسأله به سان امروز آشنایی نداشت و نمی‌توانست از آن آگاهانه به سود خویش استفاده برد. اما امروز درک این مسأله برای بورژوازی به صورت عموم و از آن‌جمله برای بورژوازی پشتون اشکالی ندارد و بورژوازی امروز از آن به منظور تأمین منافع خویش تا آن‌جا که ممکن ممکن است استفاده می‌کند. بدین جهت، بورژوازی پشتون برای خشنود ساختن توده‌های پشتون در واقع جهت تأمین بازار وسیع برای خویشتن شعار اصلاحات ارضی را پخش می‌کند. چون نیک می‌داند که در شرایط اصلاحات (به مفهوم تقسیم زمین)، این اشتراک اتنیک پشتون است که در بخش‌های تاجک، ازبک، ترکمن و هزاره‌نشین کشور از نو جانشین می‌شود و بار دیگر تسلط پشتون‌ها در این مناطق احیا می‌گردد. لذا در زیر پرده و شعار وحدت و یگانگی، شعار «وطن کبیر از سند تا آمو» را بلند می‌کنند و بدون آن‌که از پایه و اساس این وحدت و یگانگی حرف در میان آید و بگوید که این وحدت و یگانگی بر چه بنایی صورت خواهد پذیرفت؟ بدین‌ترتیب، با شعار اصلاحات ارضی توده و خلق پشتون را دنباله‌رو خود ساخته و به «دُم» خود تبدیل می‌کند. چون این شعار با روان اجتماعی اشتراک اتنیک پشتون سازگار است. طرفه آن‌که بورژوازی پشتون برای پوشاندن شوینیسم و زمین‌خواری خویش بر خود ماسک مترقی‌پسندی نیز می‌زند. ایجاد جریان‌ها و احزاب سیاسی به سرکرده‌گی

روشن‌فکران وابسته به اشتراک اتنیک پشتون در این‌سو و آن‌سوی خط دیورند روایت‌گر این واقعیت است. تردیدی نیست که در این‌جا و آن‌جا در کادر رهبری این جریان‌ها و احزاب یکی دو نفر هزاره و بلوچ، ازبک و تاجک و غیره را به سیاق حکومت شان پشتون‌خواه افغانستان که گاه سرابی‌ها، یفتلی‌ها و جلالرها را وارد کابینه می‌سازند، [آن‌ها را] وارد به اصطلاح کادر رهبری خود ساخته‌اند ولی این آقایان در عمل همانند سرابی‌ها، جلالرها و غیره جز ریزه‌خواران خوان پشتون‌سالاری چیزی دیگر نیستند.

به هر حال، جریان‌ها و سازمان‌های این‌طرف و آن‌طرف خط سرحدی دیورند که با پیوستگی با خلق تظاهر می‌کند و خویشتن را خود فرزندان صدیق خلق می‌شمارند، در مرام‌نامه خلق وجود خلق‌های مربوط به سایر اشتراک‌های اتنیک کشور را از یاد می‌برند، در حالی‌که کلیه احزاب مترقی جهان در این‌گونه مسایل و آن‌هم در یک کشور واضحاً کثیرالملت، دید واضح و روشنی داشته، موضع‌گیری اصولی و عینی خویش را در مقابل وجود ملیت‌های مختلف ساکن ایران در برنامه خویش به صراحت چنین اعلام کرده است: «ایران کشوریست کثیرالمله [که] رشته‌های مختلفی خلق‌های ساکن ایران را به‌هم پیوند می‌دهد. این خلق‌ها طی قرن‌ها متمادی تاریخ با هم همکاری کرده‌اند ... ولی در نتیجه وجود محرومیت‌های ملی این خلق‌ها از حقوق خود برخوردار نیستند. این محرومیت‌های ملی مانع تأمین اتحاد عمیق و واقعی بین خلق‌ها و مانعی در راه ترقی سیاسی و اقتصادی و فرهنگی همه‌جانبه کشور شده است، حزب توده ایران طرفدار اتحاد خلق‌های ایران بر اساس موافقت داوطلبانه آن‌ها است و معتقد است که برای ایجاد یک اتحاد واقعی و معنوی بین خلق‌های ایران بر اساس برابری و دوستی باید ستم‌ملی ریشه‌کن شود. بنا بر این، معتقد است که حکومت دموکراتیک در مورد مسأله ملی عمل خود را بر مبنای زیرین قرار دهد:

1. تعیین حق کامل خلق‌های ایران در سرنوشت شان.
2. شناسایی حق اقلیت‌های ملی ساکن ایران در برخوردار شدن از کلیه حقوق اجتماعی و فرهنگی ملی خود[21].

در این‌جا می‌خواهیم درباره چگونگی موضع‌گیری عملی حزب توده ایران پیرامون مسأله ملی بحث کنیم، چون این موضوع قبلاً توسط خود ایرانی‌ها به اندازه کافی بررسی شده است[22].

لیکن تذکار در این‌جا برای ما از آن جهت ارزش دارد که آن آقایانی‌که ظاهراً طوطی‌وار ادبیات حزب توده ایران را به کار می‌برند، به متن برخورد این حزب با واقعیات ملی ایران که از بسیاری جهات شبیه به واقعیات ملی خودمان است کم‌تر دقت نموده و می‌نمایند و هرگاه واقعیات هر جزء کشور را شاهد بگیریم، می‌توان گفت که آقایان این مسأله را عمداً از نظر انداخته[اند]، چه ایشان در روز نهم سنبله به خاطر به اصطلاح نهضت ملی پشتونستان با لباس خاص و مبدل شدن به دلقک‌ها نمونه‌وار [و] اتن‌کنان سهم می‌گیرند، هورا می‌کشند، اما هیچ‌گاه و حتا در بدترین حالاتی چون خشک‌سالی‌های اخیر نمی‌خواهند به خاطر رنج‌های بیکران مردمان غور، فاریاب، بادغیس، بدخشان و هزاره‌جات نسبت عدم توجه دولت پشتون‌خواه اقلاً یک میتینگ اعتراضیه بر پا کنند. آخر در این مناطق چه کسانی زنده‌گی می‌کنند؟ درین مناطق تاجک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، هزاره‌ها به سر

---

21. مجله دنیا، دوره دوم، سال دوازدهم شماره سوم ۱۳۵۰.
22. رجوع شود به نشریه کردستان و مسأله ملی از نشرات ستاره سرخ.

می‌برند. یعنی همان اشتراک‌های اتنیکی که منبع تأمین منافع بورژوازی پشتون به شمار می‌رود. برای این سازمان‌ها حل به اصطلاح مسأله پشتونستان ضروری و اولی است. جانب‌داری از آن یک امر حق است، اما مسأله ملی از لحاظ فرهنگی، حقوق، سیاسی و اقتصادی و غیره بر اساس موجودیت ملیت‌های تحت‌ستم کشور هم‌چون ازبک‌ها، هزاره‌ها، ترکمن‌ها و تاجک‌ها درست نیست و نباید مطرح شود چون حل مسأله ملی بستگی به دولت ملی دارد. درین حال اگر یکی از این اشتراک‌های اتنیک از زبان و فرهنگ خویش دفاع می‌کند، آقایان در برابر این مسأله مشخص سکوت می‌کنند و از استیژ خلق (!) موضع‌گیری شوینیستی خویش را به ثبوت می‌رسانند.

بدین‌گونه با این سکوت و موضع‌گیری خویش بی‌عدالتی ملی از لحاظ فرهنگی بر سیمای فرهنگی ستم‌ملی با آن‌که خود خوب حس می‌کنند، صحه می‌گذارند و نیز برای رفع هر گونه انتقادی در این‌گونه موارد به کلی باقی پرداخته حل آن را به تطبیق مرام فرخنده حزب خویش موکول می‌سازند. باید پرسید که حزب شما اول‌تر از همه در نظر و یا عمل، در کجا و چه‌وقت وجود این اشتراک‌های اتنیک کشور را تصدیق و اعتراف کرده است؟ و برای حل پرابلم‌های ملی به طور مشخص چه‌وقت، در کجا، چه پیشنهادات و چه راه‌های حل را عرضه کرده است؟

در مرام‌نامه و برنامه احزاب فراملی آن‌سوی خط سرحدی دیورند و سازمان‌های نیمه‌دولتی این‌سوی دیورند پاسخی بدین سؤالات نیافتیم. حالانکه، یک حزب، سازمان و اندیشه‌های لنینیستی هم‌چون خود لنین باید در [این] زمینه‌ها برخورد صریح و اصولی داشته باشد.

نظریات لنین[23] درباره مسأله ملی

پیش از پرداختن درباره نظریات لنین پیرامون مسأله ملی لازم می‌دانیم این سخنان وی را در این‌جا تکرار کنیم: «طرح تجریدی مسأله ناسیونالیزم ملت ستم‌کش بین ناسیونالیزم ملت بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچک فرق گذشت.» یادآوری این سخنان از آن جهت مهم است تا نشان داده باشیم که لنین کسی نیست که همه چیز را مطلق سازد و به تفکر منجمد گرفتار باشد. برعکس وی از چسبیدن به جملات و تغییرات دگماتیک احکام مارکسیستی، از تفکر منجمد و از تکرار فورمول‌بندی‌های بی‌جان به شدت نفرت داشت و به عقیده وی می‌باید شرایط مشخصی را از نظرگاه علم مارکسیستی مورد تحلیل دقیق علمی قرار داد تا از آن به سود مبارزه انقلابی نتایج مشخص گرفت و تاکتیک مشخصی را تدوین کرد. یعنی وظایف هر فرد انقلابی و سازمان انقلابی باید به صورت عملی و مشخص از شرایط عینی کشوری که در آن می‌رزمند ناشی می‌شود.

مارکس و لنین به کرات تأکید و تصریح کرده‌اند که نباید مارکسیزم را مانند احکام جامد و لایتغیری از بَر کرد. نباید آن را به دگم مبدل ساخت، بلکه باید ماهیت و مضمون آن را آموخت تا تکامل آن و انطباق عملی آن با شرایط تاریخی امکان‌پذیر باشد[24].

---

[23] ولادیمیر ایلیچ اولیانوف (۱۸۷۰، ۱۹۲۴م) یا لنین نظریه پرداز سیاسی، رهبر انقلاب روسیه و اولین رییس دولت شوروی بود. او به‌عنوان یکی از مهم‌ترین رهبران سیاسی سده بیستم و بزرگترین متفکر انقلابی پس از کارل مارکس شناخته می‌شود. سوال ملی و معضل ملیت ها از مبحث های مهم وی در حوزه علوم اجتماعی بود.

[24]. زنده‌گی و آموزش لنین، [ص] ۱۰۹.

در واقع شیوه فوق به ما مجال می‌دهد که معین سازیم در این یا آن شرایط به کدام سیاست بایستی قدامت بخشیده و اجرا کنیم. چگونه ماهیت وضع را روشن سازیم و در کدام سمت حرکت نموده و مبارزه کنیم؟

لنین همیشه توجه بزرگی به موضع تحکیم دوستی خلق‌ها معطوف می‌داشت. او همواره علیه ستم‌ملی، علیه نابرابری ملی مبارزه می‌نمود. او دایماً توضیح می‌داد که اختلافات و خصومت بین خلق‌ها از طرف استثمارگران برای سوار شدن بر گردن زحمت‌کشان مورد بهره‌برداری قرار می‌گیرد و از این‌جهت دشمنان زحمت‌کشان همیشه می‌کوشند از طریق نابرابری بین خلق‌ها اختلافات بیاندازند[25].

در حقیقت در کشوری نظیر کشور ما، این ستم‌ملی و نابرابری ملی است که منافع طبقه حاکمه را ایفا می‌کند. لنین خود در [این] مورد درست گفته است: «هیچ چیز مانند بی‌عدالتی ملی مانع تکامل و همبستگی طبقاتی پرولتاریا نیست[26].» وی برای حفظ و استحکام این همبستگی و برای از بین بردن بی‌عدالتی ملی که ضامن بقای طبقات حاکمه استثمارگر در جهان و در روسیه می‌شود، قدم‌های عملی فراخی برداشت، چه وی می‌دانست که پیش‌آهنگ واحد پیشرو شدن تنها با حرف نیست، بلکه باید با عمل توأم باشد. هنگامی‌که وی در سال ۱۹۱۳ در سویس به سر می‌برد، ضمن مسافرت به شهرهای همچو ژینو، [دو شهر دیگر بروان و لایپزیگ خوانده می‌شود ولی من مطمین نیستم] و غیره پیوسته سخن‌رانی کرده بود. لنین در این سخن‌رانی‌ها پیوسته از برابری ملی و حق تعیین سرنوشت ملل گفتگو می‌نمود و آن اعمال و شیوه‌های بورژوازی را که موجب اعطای امتیازات به ملتی می‌شد و خصوصیات ملی را بر می‌انگیخت و فاش می‌ساخت.

از لحاظ داخلی روسیه در این اوقات، دولت تزاری به منظور سرکوب کردن جنبش‌های ملی ملل شامل روسیه آن‌ها را بین هم می‌اندخت و از این طریق منافع روس‌های سفید را محفوظ می‌داشت، و در ضمن برای بقای خویش پایگاه اجتماعی فراهم می‌کرد. ولی لنین این سیاست دولت تزاری را که در آن فقط به روس‌ها و به ملت بزرگ روس همه چیز داده شده بود از پایه تخریب کرد و خود به حیث یک فرد ملت روس، به قصور ملت روس نسبت به سایر ملت‌ها اعتراف کرده مسأله تجدید تربیت روس‌ها را به میان کشید. چون وی بر عکس سوسیال‌شوینیست‌های ما که رابطه پشتون‌سالاری را با بقای طبقات استثمارگر و مرتجع [پیوند می‌زنند] اصلاً و ابداً نمی‌پسندد و درک نمی‌کند. [لنین] رابطه بقای تزاریسم و طبقات مرتجع روسیه را با شوینیزم روس نیکو می‌دید و درک می‌کرد. وی می‌گوید: «من سابقاً در آثار خود پیرامون مسأله ملی می‌نوشتم که طرح تجریدی مسأله ناسیونالیسم به طور کلی هیچ فایده ندارد، باید بین ناسیونالیسم ملت ستم‌گر و ناسیونالیسم ملت بزرگ و ناسیونالیسم ملت کوچک فرق گذاشت. در تجربه تاریخی معلوم می‌شود که ناسیونالیست‌های ملت بزرگ تقریباً همیشه در تعدیات بی‌شمار نسبت به ناسیونالیزم ملت کوچک مقصریم که حتا بدتر از آن بدون آن‌که خودمان متوجه باشیم تعدیات و توهین‌های بی‌شماری مرتکب می‌شویم، کافی است فقط خاطرات خود را از کرانه‌های ولگا به یاد بیاوریم که چگونه در طرف‌های ما غیرروس‌ها [را] تحقیر می‌کنند. لهستانی‌ها را جز لهستانیک صدا نمی‌زنند، تاتارها را جز شازده[شاه زاده] به

---

25. زنده‌گی و آموزش لنین. ص ۱۰۰.
26. بیداری آسیا. ص ۶۸. چاپ مسکو به زبان فارسی.

صورت دیگری تحقیر نمی‌کنند. اوکراینی‌ها را جز کاکلی، گرجی و سایر ملت‌های قفقازی را جز (آدم کاپکازی) به نام دیگری نمی‌خوانند.

باین جهت انترناسیونالیزم از ناحیه ملت ستم‌گر یا به اصطلاح بزرگ – هر چند فقط از لحاظ ظلم و ستم خود بزرگ باشد فقط به مثابه ملتش بزرگ باشد – نه تنها باید عبارت از مراعات نمودن برابری رسمی ملت باشد، بلکه از چنان نابرابری مرکب باشد که آن نابرابری را که عملاً از زنده‌گی به وجود می‌آید از طرف ملت ستم‌گر، ملت بزرگ جبران نماید. هر کس این مسأله را نفهمیده، نظریه واقعی پرولتاریا را نسبت به مسأله ملی درک نکرده، چنین فردی در واقع در نظریه خود بورژوازی باقی مانده بدین‌جهت نمی‌تواند دقیقه به دقیقه به سوی نظریات بورژوازی و باز هم تأکید می‌کند که هیچ چیزی مانند بی‌عدالتی ملی مانع تکامل و استحکام همبستگی طبقاتی پرولتاریا نیست. ناسیونالیست‌های (آزاردیده) نسبت به هیچ چیز آن‌قدر حساس نیستند که نسبت به حس برابری و نقض این برابری از طرف رفقای خود حساس‌اند و به همین جهت در این مورد افراط در گذشت و نرمش نسبت به اقلیت‌های ملی بهتر از تفریط است. به این سبب در این مورد منابع اصلی همبستگی پرولتاریایی و بنا بر آن مبارزه طبقاتی پرولتاریایی ایجاب می‌کند که ما هرگز به مسأله ملی نظر سطحی نداشته، نسبت به ملت ظالم (بزرگ) در نظر بگیریم[27].

حالا با تمام صراحت موضوع، هستند کسانی‌که در کشور ما مسأله ملی را نادیده گرفته و پیوسته، بدون فرق حتا پرولتاریای ملت ظالم و مظلوم، از مبارزه طبقاتی دم می‌زنند و آن را مطلق می‌سازند. در حقیقت این‌ها آقایان مثل سوسیال‌شوینیست‌های زمان جنگ جهانی اول استدلال می‌کنند که می‌گفتند: همبستگی جهانی طبقه کارگر و انترناسیونالیزم پرولتری امری است مربوط به دوران صلح و طبقه کارگر در زمان جنگ باید مبارزه خود را علیه بورژوازی کنار بگذارد و منافع خود را تابع منافع جنگ و پیروزی آن کند و این آقایانِ سوسیال‌شونیست‌های خودمان می‌گویند ملت‌های محکوم و تحت ستم در کشور باید صبر و حوصله داشته باشند تا مبارزه اوج گیرد و به پیروزی رسد، یعنی تا آن زمان این ملیت‌ها باید برعلاوهٔ ستم طبقاتی، ستم‌ملی را نیز با جبین کشاده بپذیرد و دست به هیچ مبارزهٔ نزند و به اصطلاح (صبر ایوب) داشته باشند. لاکن باید پرسید که تا آن زمان از این اوضاع کدام ملیت کشور سود خواهد برد؟

در اوضاع و احوال کنونی کشور، مطلق ساختن و طرح مجرد مبارزه طبقاتی یعنی طرح آن بدون درنظرداشت شرایط زنده‌گی ملیت‌های مختلف ساکن کشور بدون درنظرداشت ناسیونالیزم آن‌ها _ ناسیونالیزم ملت حاکم و ستم‌گر پشتون و ملیت‌های تحت ستم _ بدون درک رابطه پشتون‌سالاری با بقا و دوام مؤسسات و طبقات ارتجاعی موجوده سعی است که حافظ وضع موجودهٔ این ملیت‌ها شمرده شده و ادامه این وضع در کشور محسوب می‌شود. دوام این وضع به طور قطع خصومت بین خلق‌ها را شدت می‌بخشد. همبستگی طبقاتی را تضعیف می‌کند و شوینیزم یک ملت پشتون را تقویت می‌نماید. از این‌رو، مبارزهٔ پی‌گیر و بی‌باک علیه ستم‌ملی نه تنها امری است مهم، بلکه ضرورتی است بس مبرم. این مبارزه نه تنها به خاطر ایجاد تفرقه در بین ملل ساکن کشور، بلکه به خاطر تحکیم مبانی مبارزه طبقاتی، به خاطر تشدید همبستگی کارگران، دهقانان و ملل

[27]. بیداری آسیا، سلسله مقالات لنین به زبان فارسی. (۱۹۶۸، چاپ مسکو). ص ۶۸.

مختلف ساکن کشور، به خاطر زوال هر چه سریع‌تر نظام اجتماعی موجوده و در همین لمحه معین، اجتناب ناپذیر است. لذا کسانی‌که به مبارزه علیه ستم‌ملی ایمان ندارد و در راه امحای پشتون‌سالاری در کشور نمی‌کوشد، کسی جز طالب دوری ملل و خلق‌های کشور، کسی جز هواخواه دوری و بیگانگی طبقات ستم‌دیدهٔ کشور از هم‌دیگر نیست. کسی جز آن نیست که می‌خواهد همه چیز را در سطح نگه دارد و بدین‌ترتیب منافع خاص و ملت خاص را تأمین کند و بقای نظام اجتماعی موجوده را تضمین نماید.

سوسیال‌شوینیست‌ها پس از اعتراف به ستم‌ملی در کشور و پس از عاجز شدن دربرابر منطق ضرورت و اولی بودن مبارزه ملی در شرایط کنونی، جهت تخدیر اذهان روشن‌فکران و مردمی‌که با تمام وجود شان ستم‌ملی را احساس می‌کنند، این سؤال را پیش می‌کشند که پشتون نیز خلق دارد و چگونه می‌شود علیه خلق مبارزه کرد و نام این مبارزه را مترقی گذاشت و ماهیت آن را مترقی شمرد؟ نیک پیداست کسی‌که اندکی در تیوری وارد باشد و[به] پراتیک روز به دقت توجه کند، پاسخ این سؤال را خوب به ساده‌گی در می‌یابد. زیرا مفهوم خلق مطلق نبوده و در کشورهای گوناگون و در مراحل گوناگون تاریخی هر کشوری مضمون مختلف دارد. به عنوان نمونه، در جنگ مقاومت ضد جاپان، خلق شامل تمام آن طبقات، قشرها و گروه‌های اجتماعی می‌شد که علیه تجاوز ژاپن برخاسته بودند.

در مرحله کنونی اجتماعی که دوران ساختمان سوسیالیزم است، خلق شامل تمام آن طبقات، قشرها و گروه‌های اجتماعی می‌شود که طرف‌دار و پشتیبان امر ساختمان سوسیالیزم هستند و در آن شرکت می‌جویند[28]. بدین‌گونه مفهوم خلق یک امر نسبی بوده تابع حالات و زمان است. ازین‌رو، تا زمانی‌که توده پشتون چاکرمنشانه در خدمت بورژوازی خود قرار گرفته باشد و از منافع آن آگاهانه و غیرآگاهانه دفاع کند، خصلت تجاوز و تهاجم را که روان اجتماعی او را تشکیل داده از خود نکشد، خلاصه به گفته مارکس اگر به دُم بورژوازی تبدیل شود، باید و حتمی کوبیده شده و حواله زباله‌دان تاریخ گردد. در این مورد نباید واهمه داشت و تردیدی به خود راه داد. سؤال می‌شود که آیا آن جنگ‌جوی ویتنامی، آن کارگر و دهقان و روشن‌فکر ویتنام جنوبی را که به نفع امپریالیزم و رژیم دست‌نشاندهٔ آن کار می‌کند و چاکرمنشانه از بورژوازی خودی و امریکا فرمان می‌برد، نباید از بین ببرد؟ آن مبارز کردستان حق ندارد که آن اعراب شوینیست را که سوسیالیزم را به عربی بودن مختص می‌سازد، به هوش آورد؟ آیا انقلابیون ظفار[29] حق ندارند برادران هم‌نژاد و هم‌زبان خویش، پیروان سلطان قابوس را که به طور قطع در بین آنان کارگران و دهقانان و روشن‌فکران نیز وجود دارد از دم تیغ بکشند؟ و صدها نظایر آن.

در واقع درک این مسأله به شناخت ما از حق و ناحق و از مفهوم خلق و دشمن خلق در همین لمحهٔ معین در کشور بستگی دارد. قدر مسلم آن است که درین ضمن نقش روشن‌فکران واقعی ملت حاکم پشتون خیلی دشوار است، چه مشکل است که عنصر پشتون به طور عام در شرایط امروزی بتواند و قادر باشد با عاداتی که در وجودش ریشه گرفته و قسمتی از تمایلات طبیعی او را تشکیل داده، ستیزه و مبارزه نکند و اندرین راه پیش‌قدم نشود. با این‌هم این مسأله بهترین معیار صدیق بود این

---

[28]. چهار رساله فلسفی اثر مائوتسه تونگ درباره مسأله حل تضادهای درون خلق. ص ۷۸. چاپ پکن.

[29] . اشاره به کمونیست های تحت حمایت شوروی است که میان دهه‌ی شصت و هفتاد سده ۲۰ در برابر سلطان قابوس پادشاه عمان می‌جنگیدند. ظفار استانی است در عمان که هنوز هم به شکل پادشاهی اداره می‌شود.

عناصر به اندیشه‌های والای مترقی است و باید باشد. اما سرنوشت سایر ملیت‌های کشور به قبول دشواری این مبارزه بستگی دارد. به هر حال، بر ملیت‌های تحت ستم ساکن کشور است تا از وضع خود و موضعی که دارند با خبر شوند و در راه تغییر این وضع بدون ترس مبارزه کنند. چه برده‌ای که از وضع خود با خبر است و علیه آن نبرد می‌کند انقلابی است. اگر از برده‌گی خویش با خبر نیست و زندگی خموشانه و بی‌شعورانه و بی‌پرخاش برده‌گی را به سر می‌برد، یک برده عادی است. برده‌ای که وقتی لذت زندگی برده‌وار را توصیف می‌کند و بزاق دهنش جاری می‌شود و اربابان مهربان و نیکوکار را ستایش می‌نماید، چاکر وقیح است[30]. درست است که این طور انقلابی بودن کار سهل و ساده‌ای نیست و خطرات فراوانی را در کمین دارد، اما آینده از آن کسانی و مللی است که خواهان برابری، برادری‌اند و درین راه از فداکاری دریغ نمی‌کنند.

اگر من نسوزم

اگر تو نسوزی

و اگر ما نسوزیم

کدامین نور

این تاریک شب را

روشنایی می‌دهد آخر[31]

پایان

[30] . مکاتبات لنین، ج ۱۳. ص ۳۷ به زبان فارسی.

[31] . ناظم حکمت، شاعر توده‌ای ترکیه.

پسا گفتار

نویسنده: داکتر هارون بدخشی

طاهر بدخشی این متن را در سال ۱۹۷۱م نوشت. هدف نوشتن این متن تیوریک و انتزاعی ارائه آموزش تاریخی، سیاسی و به ویژه تیوریتیکی به عنوان بخشی از یک درس گفتار آموزشی در داخل سازمان بدخشی بود.

این متن سال ۱۹۷۱م اصلا برای انتشار در نظر گرفته نشده بود. پژوهش کده طاهر بدخشی در حال حاضر در حال بررسی آثار ادبی، فلسفی و سیاسی طاهر بدخشی است. ما تصمیم گرفتیم این „درس گفتار آموزشی" را نشر کنیم چون این جستار امروز هم در سه جنبه تاریخی، سیاسی و به ویژه تیوریتیکی کارکرد مشخص دارد همانگونه که ۵۵ سال پیش هم این نقش را داشت.

این متن در سطح „طرح کلی[32]" تبارز و بیان یک سبک نو اندیشیدن تاریخی، سیاسی و به ویژه تیوریتیکی در کشور در شروع دهه ۱۹۷۰م بود.

به یاد آوریم که ۱۹۷۰ تا ۱۹۸۰مهم ترین دگرگونی های سیاسی و تاریخی کشور اتفاق افتادند که تا امروز برای سرشت و سرنوشت مردم ما تعیین کننده اند. اول قیام نظامی محمد داود از فامیل مصاحبان طایفه محمد زی قبیله بارک زی بر ضد رفیق و پسر کاکایش محمد ظاهر شاه از همان فامیل در تابستان سال ۱۹۷۳. دوم قیام نظامی حفیظ الله امین پسر حبیب الله عسکر توقیف خانه شاه سابق از طایفه خروتی قبیله غلجی بر ضد محمد داود در بهار ۱۹۷۸، تهاجم نظامی ارتش اتحاد جماهیر شوروی در زمستان ۱۹۷۹ بر کشور و به قدرت آوردن ببرک کارمل پسر یک صاحب منصب وفادار سلطنت مصاحبان بارک زی به نام سلطان حسین هاشمی، هموند گروه ویش زلمیان و نظامی وفادار دربار مصاحبان محمد زی به دست ارتش شوروی. در این دهه مردم کشور شاهد تغییر چهار نظام سیاسی شد. از سامان شاهی مشروطه ظاهر محمد زی بارک زی به یک شبیه جمهوری دروغین داود محمد زی، هر دو از یک فامیل، سقوط فامیل مصاحبان طایفه محمد زی قبیله بارک زی در سال ۱۹۷۸ و استقرار یک دولت نو نظامی و پولیسی توسط نور محمد ترکی از طایفه ترکی قبیله غلجی و حفیظ الله امین از طایفه خروتی قبیله غلجی، و در آخرین روز های آن دهه برپایی سامان جمهوری پوشالی مستعمره در پناه ارتش سرخ، استخبارات و هزار ها کارمند رسمی دولت اتحاد جماهیر شوروی در کشور.

[32] Concept

این متن در سطح „طرح کلی“ نمایان گر ادبیات نو و نو آورانه سیاسی و تیوریتیکی در کشور است که نویسنده طاهر بدخشی آن را با شتاب و بی حوصله بایسته، با نوع ساده سازی، با شیوه درسی و آموزشی، پیچیده گی های اجتماعی جامعه را، درست، معرفت محور و با در نظر داشت آن چه که در دانش علمی آن دوران قابل دسترس بود، به قلم میاورد.

این متن در سطح „ بافت[33]„ تبلور و آشکارانده یک سبک نو و نو آورنده نوشتار تاریخی، سیاسی و به ویژه تیوریتیکی در کشور در شروع دهه ۱۹۷۰م بود.

به یاد آوریم که اگر چه در نشریات چپی سال های ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۱ متن های نرم و شدید سیاسی چاپ می شدند، به ویژه در نشریات حزب دموکراتیک خلق (خلق ، پرچم) یا جنبش جوانان مترقی یا دموکراتیک نوین (نشریه شعله جاوید) و اما، علی رغم چند استثنا، آن ها بیشتر محتوای جزمی، خشک، واقعیت گریز، معرفت پرهیز داشتند و یک نوع از ادبیات ایدیولوژیکی مرکز های جاذبه را، یعنی شوروی و چین را، طوطی وار و نفهمیده باز تولید می کردند. با استثنا بخش کوچک از نوشته های اکرم یاری، ادبیات نوشتاری سیاسی و تیوریتیکی در کشور تا این متن در حالت بازایستایی بود. این متن اولین تلاش جدی است برای عمل کرد واضح و صریح حقیقت نویسی، یعنی شنیدن همان توصیه شجاعت که کانت در باره روشنگری در سال ۱۷۸۴م نوشته بود.

این متن در سطح„ محتوا[34]„ یک گزارش انقلابی است، واضح، صریح، با معلومات و داده های مشخص دانش آن دوران، با زبان دلیرانه انقلابی، با ادبیات تیوریتیکی با ارجاع به دیسکورس [35] حاکم آن زمان، یک “ضد روایت” در مقابله شجاعانه بر ضد نظام ستمگر و مستبد سیاسی فامیل مصاحبان طایفه محمد زی قبیله بارک زی.

پژوهش کده طاهر بدخشی این متن صریحاً آموزشی را که برای اعضای سازمان و به منظور آموزش سیاسی نگاشته شده است برای مستند سازی و مکتوب سازی تاریخی و علمی منتشر می کند.

در آغاز دهه ۱۹۷۰، جهان در اوج جنگ سرد بین دو سامان اقتصادی، فرهنگی و سیاسی متضاد، و سه سال بعد از تأسیس „محفل انتظار“ توسط طاهر بدخشی در سال ۱۹۶۸م، آموزش سیاسی تیوریتیکی و تربیت تاریخی فرهنگی „حرفه های سیاسی“ روش و هدف مبارزه انقلابی بود. در شروع دهه ۱۹۷۰م به ویژه در افریقا و آسیا مردم های ستمدیده و فرودست بر ضد استعمار جهانگیر بریتانیا، فرانسه، بلژیک و پرتگال بر پا ایستادند و مبارزات آزادی خواهانه و داد طلبانه در همه جهان به اوج خود رسیده بود. نظم سیاسی جهان دگرگون شد. شرایط سیاسی و اقتصادی در اتحاد شوری تغییر کرده بود. در سال ۱۹۷۰م اتحاد شوری دومین قدرت اقتصادی جهان بود.

---

[33] Context

[34] Content

[35] گفتمان Discourse

طاهر بدخشی در سال ۱۹۶۸م در قالب „محفل انتظار“ چند اصل سیاسی، اخلاقی و فلسفی بنیادی را منحیث مبنا اندیشیدن و عمل کرد های „محفل انتظار“ تعریف کرده بود.

تحلیل علمی، سیاسی و اجتماعی „مسئله ملی“ که پیامد راست، بی واسطه و اجتناب ناپذیر بحث های کلان و تعیین کننده در جریان های آزادی خواه، ضد استعمار و ضد امپریالیستی در آسیا، افریقا و امریکای لاتین در آن دوران بود. در زمانی که چپ شوروی گرا (پرچم و خلق) و چپ چین گرا (جوانان مترقی یا شعله جاوید) در افغان ستان طوطی وار و مقلد با دشنام دادن و دشمنی طفلانه با یک دیگر مصروف بودند، با ادبیات سست و با فهرست واژه های واردی از گروه های چپ شوروی گرای ایرانی.

جست و جوی شدید و جدی „راه های حل عاقلانه و عادلانه“ مسئله ملی که پیامد راست، بی واسطه و اجتناب ناپذیر ذهن معرفت محورانه و خرد مدار طاهر بدخشی بود. و رسالت اجتماعی و اخلاقی وی.

احترام به دین اسلام، اصولا منحیث یک فضیلت اخلاقی و سیاسی (و در مقایسه با خلقی و مخصوصا با پرچمی ها و بخش از عمل کرد های ابلهانه ی بخش از اعضای این گروه ها در برابر روحانیون) که راست، بی واسطه و اجتناب ناپذیر پیامد زندگی دوران نوجوانی و جوانی طاهر بدخشی در حلقه های روحانی، حکمت پرور و صوفیانه کابل بود. یک فرد مولانا شناس، بیدل دوست مدارا را فضیلت می داند و احترام به مذهب را بایستگی.

امر سیاسی „عدم دنباله روی“، یعنی آموختن، آموزش و خود آموزش اتکا بر خود منحیث یک راهبرد سیاسی اصولی و بنیادی (و در مقایسه با „جمعیت دموکراتیک خلق“ وگرایش افراطی وکم منطق و خود فروشانه این گروه به اتحاد شوری و بخش از اعضای جنبش دموکراتیک نوین، یا شعله جاوید، به سیاست های دولت چین، و عرب زدگی وکم منطق و خود فروشانه روحانیون سیاسی و اولین گروه شان با نام „جنبش جوانان مسلمان“بعد از ۱۹۶۹م).

طاهر بدخشی در این متن کوتاه تلاش می‌کند تا زمینه‌های پیچیده تاریخی و ساختاری را به شیوه‌ای نسبتاً ساده مورد بحث قرار دهد. ساده سازی به معنای کاهش محتوا نیست؛ بلکه به معنای تضمین دسترسی فکری به معنای اصلی موضوع است. این متن چهار بخش دارد.

بخش اول، نویسنده ظهور افغان‌ها (پشتون‌ها) را در افق تاریخی منطقه در آسیای مرکزی و جنوبی توصیف می‌کند. این تحلیل بر اساس دانش علمی سال ۱۹۷۱ انجام شده است. امروز، در سال ۲۰۲۵، اطلاعات بیشتری در مورد افغان‌ها وجود دارد و از مرتبط بودن و دقت تحلیل طاهر بدخشی در سال ۱۹۷۱ در برابر پیشینه‌ی پژوهش‌های معاصر، شگفت زده می‌شویم. در بخش دوم، متن از یک روش توصیفی به یک روش تحلیلی تبدیل می‌شود. بدخشی به تدریج و به صورت ساختاری، مکانیسم‌های قدرت افغان‌ها (پشتون‌ها) را در کشوری که به اجبار نام آنها، افغان-ستان، را یدک می‌کشد، ارائه می‌دهد. بدخشی در هفت صفحه بسیار فشرده، به بررسی میکروفیزیک قدرت طبقه حاکم افغانستان (پشتون‌ها) بر سایر اقوام می‌پردازد. پنجاه سال پیش، این بینش‌های سیاسی و مجموعه‌های تاریخی، شاهکارهای مفهومی و آثار پیشگامانه‌ای بودند.

توالی زمانی ایجاد برتری پنداری تباری طبقه حاکم افغان (پشتون) امروز، در سال ۲۰۲۵، تحت حکومت مطلقه تمامیت‌خواه طالبان، مشهود است. با گذشت زمان، این امر با ملت باوری قومی افراطی نخبگان افغان (پشتون) در کشور و در غرب تشدید شده است.

بخش سوم، تا آنجا که ما می‌دانیم، اولین تحلیل جامع از بورژوازی افغان (پشتون) در ادبیات سیاسی کشور است. ما در بایگانی ها جستار دگر در پیرامون شکل گیری بورژوازی افغان (پشتون) پیدا نکردیم. افشای ساختارگرایانه روان اجتماعی پرخاشگرانه طبقه حاکم افغان (پشتون) در این جستار فشرده و آموزشی در تاریخ فکری کشور بی‌نظیر و در تاریخ اندیشیدن سیاسی کشور بی‌سابقه است. نشریات خلق و پرچم یا جنبش جوانان مترقی (شعله جاوید) در همان روزگار و در سال های پسان هرگز توانایی شرح، تحلیل و استدلال با این صراحت و وضاحت را نداشتند. تفاوت بنیادی بین این جستار طاهر بدخشی و متن های پرچمی ها و شعله ی ها در استفاده ادبیات مترقی آن روز بدون تکرار طوطی وار دگران نهفته است.

بخش پایانی صرفاً گشت و گذاری در فلسفه سیاسی است، فلسفه سیاسی خاصی که در زمان خود نقش مهمی ایفا کرد و نقش تعیین‌کننده‌ای در سطح جهانی در تضاد بین دو سیستم اصلی که در ابتدا توضیح داده شد، ایفا کرد. لنین به مسئله ملی در سطح نظری بالایی پرداخت، همانطور که بعداً سعی کرد آن را در عمل کرد سیاسی پیاده کند، اما قبل از آن درگذشت و با مرگش مفهوم فلسفی مسئله ملی نیز از بین رفت. استالین برعکس وی عمل کرد. به یاد داشته باشید که این یک درس گفتار آموزشی بود که در سال ۱۹۷۱ ارایه شده بود.

امروز، در سال ۲۰۲۶، تیزبینی تحلیلی، به موقع بودن و صحت تاریخی و سیاسی پندار های طاهر بدخشی به همان اندازه قابل توجه به نظر می‌رسد که ۵۵ سال پیش هم بود. و این واقعیت ماندگاری یک اندیشه را بیان است.

Citation: The National Question. Taher Badakhshi, Journal of the Taher Badakhshi Institute, V. 3: page 1-19, 2026. TBI Academic Press

استناد / نقل قول: مسئله ملی, طاهر بدخشی، مجله پژوهش کده طاهر بدخشی، شماره ۳، برگه ۱ تا ۱۹، ۲۰۲۶.TBI Academic Press

بازنویسی، باز خوانی انتقادی، بررسی تاریخی و کاوش دانش ورانه به دست گروه پژوهشگران: آقای حبیب حمید زده، ا آقای اردشیر بهنام، داکتر کامبیز رفیع، آقای کاوه جبران، آقای محمد رفیع، آقای محب بابک و داکتر هارون بدخشی

بازنویسی آخر از روی نسخه دست نویس، پسا نوشتار، مسئولیت کلی و پاسخ دهنده این نوشته: داکتر هارون بدخشی، هموند دانش کده طاهر بدخشی، برلین

اپریل سال ۲۰۲۶